

شیوه‌ها، فنون و آداب و اصطلاحات جنگ و رزم

و سازهای موسیقی جنگ در گیلان و مازندران

جهانگیر (عباس) دانای علمی

چکیده‌ی مقاله: نوشتار فوق در رابطه با شیوه‌ها و بعضی از آداب جنگ در شمال ایران به‌ویژه در گیلان و مازندران است که به‌بحث و بررسی بعضی از روش‌های آن در زبان‌های مختلف پرداختیم. همچنین در رابطه با سازهایی که در هنگام جنگ کاربرد داشته و بعضی از اصطلاحاتی که در سده‌های گذشته متداول بوده نیز یاد شده است. نتیجه‌ای که در انتها نسبت به تمام شیوه‌ها عنوان شده، شیوه‌ی کمین‌نشینی چه در قبل و چه در بعد از اسلام بیش‌ترین کاربرد را داشته است. روش تحقیق این مقاله پیراماسی مطالعات کتابخانه‌ای بوده و چند مورد را هم برای درک بهتر با چند استاد مشورت نمودم.

کلید واژه: کمین‌نشینی - فنون قبل از اسلام - فنون بعد از اسلام - ابزار جنگ - اصطلاحات جنگی گیلان - اصطلاحات جنگی مازندران - شیوه صف‌آرایی - سازهای جنگ

مقدمه: در جنگ‌های گذشته گاهی اوقات زیادی لشکر یا ابزار جنگی نمی‌توانست کاری را انجام دهد ولی فکر و اندیشه و درایت فرماندهی لایق می‌توانست جنگی را که امکان شکستش زیاد بود را به پیروزی برساند. چنان‌چه در تاریخ بارها به چنین مواردی برمی‌خوریم، برای همین نیاکان ما در گذشته‌های دور مطالبی را در مورد شیوه‌ی جنگ و پیکار نوشتند و سرداران و اسپهبدان از همین آموزه‌ها و دستاوردهای تجربه‌شده در جنگ برای آموزش سربازان و سپاهیان بهره بردند و ایشان را آموزش دادند. استادان فن‌های جنگ به سرداران، فن صف‌آرایی و حرکت دادن فنون و لشکر و سپاه در میدان باز و فن نبرد در صحرا و فن محاصره و قلعه‌ستانی را به شیوه‌های گوناگون یاد می‌دادند. به‌عنوان نمونه سپاهیان می‌آموختند که در جنگ، افراد دست‌چپ را باید در جناح چپ

(میسره) قرار دهند تا هنگامی که در مقابل سپاه یا صف دشمن قرار گیرند، بتوانند به هر دو جناح تیراندازی کنند و دشمن را به خوبی نشانه‌رویی نمایند. یا سرداری لایق در طول سال‌ها آنقدر تجربه و ممارست کسب می‌کرد که می‌دانست در جریان جنگ باید لشکریان خویش را به گونه‌ای سازمان‌دهی دهد که نور آفتاب و باد در پشت سر سپاهش قرار گیرد و با وقتی سپاه نزدیک رودخانه یا آبی قرار می‌گرفت و نیاز و عطش دشمن را نسبت به آب آگاه می‌شد، می‌بایست صبر و شکیبایی را پیشه می‌نمود و دشمن را به حال خویش وامی‌گذاشت تا دشمن به اندازه‌ی کافی رفع عطش می‌کرد و چهارپایان و بهایم خویش را نیز سیراب می‌نمود که بعد از اطمینان از آن ناگاه بر دشمن می‌نازید. چنین آگاهی و دانش جنگ برای آن بود که اعتقاد داشتند وقتی انسان رفع احتیاج نماید به آسانی می‌توان او را مغلوب نمود، زیرا بر این عقیده بودند که احتیاج و نیاز باعث سرسختی انسان می‌گردد و به تبع آن لجوجانه آن‌چه مورد نیاز است درخواست می‌نماید و طالب آن است. از دیگر قواعد جنگ شیوه‌ی کمین‌نشینی و فن شیخون و غافل‌گیری به‌سپاه دشمن بود که این روشن به‌سبب جنگل و درخت بسیار و کوه‌ها در شمال ایران بیش‌ترین کاربرد را داشت که در طول تاریخ این سرزمین بارها شاهان و حکام قوی پنجه و صاحب‌شوکت را بدین ترتیب از پای درآوردند که این شکست‌ها آنان را بی‌تناسب با ویژگی‌ها اقلیمی و پوششی گیاهی و کوهستانی و جغرافیایی خاص منطقه را نمی‌توان جست. اما آئین‌نامه‌های جنگی باعث می‌شد تا نظریه با عمل توأمان انجام گیرد و سردار یا فرمانده و سپاه در نبردهای مختلف بهترین بازده و کارآویی را داشته باشند که این آئین‌نامه‌ها در زمان‌های بعد، یعنی در زمان اسلام هم مورد استفاده قرار گرفته شد، چنان‌چه در کتاب قابوس‌نامه‌ی امیر عنصرالمعالی قابوس ابن وشمگیر از شاهزادگان آل‌زبیر (۴۱۲-۴۷۵ هجری)^۱ این کتاب را برای پسرش گیلان‌شاه نوشت، در باب بیستم، شیوه‌ی کارزار و جنگ را تشریح نموده است^۲ وی همچنین در باب چهل و یکم در آیین و رسم اسفهان‌ناری نکات بسیار مهم و دقیقی را عنوان نموده است. وی نوشته است:

۱. آل‌زبیر - در سده‌ی چهارم و پنجم در گرگان و گیلان و دیلمستان، تهرستان، قوس، روی و جبال شهرت‌یاری می‌کردند و در زمان پادشاهی ایشان قلمرو آن‌ها از یک‌طرف بحر خزر و از سوی دیگر سرحد خراسان و از یک‌سوی همدان و دیگر اسفهان بود.

۲. امیر عنصرالمعالی، کیکاووس، قابوس‌نامه، باب بیستم، کارزار کردن، صفحه‌ی ۶۹

همیشه با هبیت باش و طریق لشکر شناختن و مصاف کشیدن سره بدان روزی که مصافی
افتد بر میمنه و میسره، سالاران را جنگ آموز و در جنگ مردان کار آزموده و جهان دیده
فرست و شجاع ترین سالاری را با نیک ترین قومی در جناح لشکر با ایشان که پشت لشکر
آز قوم باشند که در جناح باشند اگر چه ضعیف خصمی باشد او را به ضعیفی منگر و
درباره‌ی آن ضعیف همچنان احتیاط کن که در باب قوی کنی و در حرب دلیر باش که از
دلیری لشکر را بر باد دهی و نیز چندان بد دل مباش که از بددلی خویش لشکر را منهزم
گردانی و از جاسوس فرستادن تقصیر مکن و روز مصاف چون چشم بر لشکر خصم
افتی هر دو گروه رو بروی یکدیگر نهند خنده ناک باش و یا لشکر خویش همی گوی،
که باشند و چه اصل دارند ایشان؟ همین ساعت دمار از ایشان بر آوریم و به یک بار لشکر
پیش میر و علامت، علامت و فوج، فوج سوار همی فرست یک سالار را و یک یک
سرمهنگ را نام زد همی کن که یا فلان تو برو و با قوم خویش و کسی را که حمله امیر را
بشد پیش خویش میدار و هر که جنگ نیک کند و کسی را بیفکند یا مجروح کند یا
سواری بگیرد یا اسبی بیارد یا سری بیآرد و خدمتی پسندیده کند او را به اضعاف آن
خدمت مراعات کن^۱ به هر روی بحش را که اینک پی می گیریم در باب جنگاوری مردم
گیلان و مازندران خواهد بود و این بحث مدخلی بر این گفتار خواهد بود و اینک
به پیشینه‌ی آن آیین‌ها و شیوه‌ها می پردازیم.

شیوه‌ی جنگ در زمان هخامنشیان

یکی از فنون جنگ که در شمال ایران کاربرد خاصی داشته است روش کمین نشینی و
شیخون زدن به دشمن بوده است آن‌ها با تمهیداتی از پیش طرح شده هنگام رویارویی با
دشمن عقب‌نشینی می نمودند و در دل جنگل مخفی می شدند. دشمنان به خیال آن‌که
آن‌ها ترسیده‌اند و متواری شده‌اند بدون تعمق در حاصل کار به تعقیب آن‌ها می پرداختند
که در نهایت در جنگل و در دام‌های از پیش گسترده شده گرفتار می شدند که در آن جا بود
که حریفان قدرتمند و مبتکر با تمام امکاناتشان به خواری و زبونی گرفتار و درسد
می شدند که به عنوان نمونه‌ای از آن شیوه می توان از جنگ اردشیر با کائوسیایان، نام برد

۱. قابوس نامه، باب چهل و یکم، در آیین رسم اسفهان‌نوی، صفحه‌ی ۱۶۴.

کادوسیان مردمی بودند که در ناحیه‌ی گیلان سکنا داشتند. پلوتارک می‌نویسد: اردشیر دوم با سیصد هزار پیاده و ده هزار سوار برای قلع و قمع کادوسیان به آن جا لشکر کشید (۳۸۴ ق.م). مورخ مذکور در توجه علل شکست اردشیر در رابطه با مملکت کادوسیان نوشته است: در این مملکت نه غله می‌رویانند نه درخت میوه و غذای سکنه‌ی آن سامان غالباً گلابی و سیب جنگلی است. بنابراین وقتی اردشیر در این مملکت وارد شد دچار قحطی و مخاطره‌ی شدید گردید، قوتی در این جا به دست نمی‌آید و آذوقه را از جاهای دیگر هم نمی‌شد تحصیل کرد، قشون شاه ابتدا مال‌های بنه را می‌خورد ولی این حیوانات هم به قدری کمیاب شده‌اند که قیمت یک الاغ به شصت درهم رسید. حتا... شاه هم دچار مضیقه گردید و عده‌ی اسبها هم خیلی کم شده زیرا اسبها به مصرف قوت و غذای سپاهیان رسیده بود^۱ یکی دیگر از شیوه‌های موثری که مردم شمال ایران علیه دشمن خود استفاده می‌کردند این بود که جمعیت یا شمار سپاهیان دشمن را تخمین می‌زدند مثلاً پیش خود محاسبه می‌کردند که آذوقه‌ی دشمن کفایت یک یا چند ماه آنها را می‌دهد بنابراین وقتی دشمن به مکان آنها نزدیک می‌شد آنچه را که می‌توانستند با خود به جنگل می‌بردند و آنچه را که قادر به بردن نبودند آتش می‌زدند و با عقب‌نشینی موضعی، دشمن را به قمر جنگل کشانیده و در آن جا دمار از روزگار آنها درمی‌آوردند که این ترفند را با تیزهوشی و فواست علیه اردشیر به کار بردند. آذوقه‌ی اردشیر خیلی زود به اتمام رسید و کوه‌ها و راه‌های سخت و صعب‌العبور گیلان اجازه‌ی ارتباط با هیچ مکان دیگری را به اردشیر نمی‌داد و افراد او چاره‌ای جز این نمی‌دیدند که برای بقای خود اسبان خویش را خورده تا از پای درنیایند و اما این که آریان گوید: در این مملکت نه غله می‌رویانند و نه درخت میوه و غذای آنها غالباً گلابی و سیب جنگلی بوده است نمی‌تواند سخنی درست و بی‌غرض باشد، زیرا قراین نشان می‌دهد که مردم این منطقه از گذشته‌های دور کشاورز بوده‌اند. همین شیوه‌ی نبرد را آساردها در برابر اسکندر مقدونی اعمال کردند و به شایستگی بر سردار مقدونی چیره شدند زیرا موقعی که آنها اسکندر را در مقابل خود دیدند، عقب‌نشینی کردند و به کوهستان پر از درخت و جنگل پناه بردند. اسکندر برای آنکه آنها را زودتر تسلیم نماید به تعقیب آنها پرداخت، اما

۱. پیرنیا، حسن، ایران باستان، جلد دوم، ص ۱۱۲۸-۱۱۲۹.

جنگل‌های وسیع و کوه‌های بلند برای سربازان مقدونی مشکلات زیادی را ایجاد کرد مضافاً بر این‌که جلگه‌ها هم با استحکاماتی سد شده بود و کنت کورث در این باره و ویژگی‌ها و استحکامات آن می‌نویسد: تپوری‌ها مخصوصاً درختان را خیلی نزدیک به هم کاشته‌اند و پس از اینکه درخت‌ها قدری رشد و نمو کردند مردها جوانه‌های درختان را با دست در خاک فرومی‌برند و هر یک از جوانه‌ها، جوانه‌های دیگری بیرون می‌دهد ولی تپوری‌ها نمی‌گذارند جوانه‌ها به‌طور طبیعی برویند بلکه آن‌ها را به یک‌دیگر نزدیک کرده، گره می‌زنند بعد که این ترکه‌ها دارای برگ‌های ضخیم می‌گردد تمام زمین را فرامی‌گیرد. بدین ترتیب از جوانه‌ها و شاخ‌ها و برگ‌های آن‌ها داسی بسان تور می‌ساختند و تمام راه را مسدود می‌کردند. شادروان سرتیپ‌پور بر این نظر است که در جنگل‌های انبوه گیلان بوته‌های بلندی از خار می‌روید که شاخه‌هایش درهم و متصل به یک‌دیگر می‌باشد و اکثراً به‌صورت پید مجنونست که شاخه‌های طویل آن فروریخته است و بوته‌های مجاور را فرومی‌گیرد و حقیقتاً غیرقابل نفوذ است چون به‌منزله‌ی سدی است طبیعی و خاردار، ولی در ایجاد آن دست انسان در کار نیست در اصطلاح علمی به آن «گومار» گویند و نویسندگان قدیم بنا به اظهار مهاجمین چنین تصور می‌کردند که گومارها ساخته‌ی دست مردم است که درست نیست.^۱ به‌هرروی سپاهیان اسکندر مجبور شدند که از تیر استفاده کنند که گره‌ها و شاخه‌های درهم فرورفته باعث شد که تیر همچنان مفید واقع نشود از سوی دیگر تپوری‌ها از داخل پناهگاه‌های مخفی با باراندن تیرهای پی‌درپی بر مقدونی‌ها، موجب شدند که سربازان مقدونی به‌کلی روحیه‌ی خود را از دست داده و در جنگل انبوه و ناآشنا یا گم و یا کشته گردند که عاقبت اسکندر مجبور گردید با آن‌ها صلح کند.^۲ با توجه به این‌که مکان آماردها و جایگاه تپوری به هم نزدیک بود و طبعاً، بعضی از اخلاق و خصوصیات جنگلی آن‌ها نیز شبیه به هم بوده است که در نوشته‌های نویسندگان قدیم گاهی از خصوصیات آن‌ها به‌صورت مشترک یاد شده است.

۱. سرتیپ‌پور، جهانگیر، گذشته‌های دور گیلان، مازندران، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۲. پیرنیا، حسن، ایران باستان، صفحات، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷.

قبل از این که به فنون جنگی بعد از اسلام بپردازیم لازم می دانیم به یکی دیگر از شیوه هایی که متأثر از زندگی کشاورزی ناحیه ی شمال ایران بوده و از قدیم الایام معمول بوده نگاهی گذرا داشته باشیم. چون از گذشته های دور زندگی و معیشت این مردم از راه کشاورزی می گذشت، به مرور اندیشه ی استفاده از بعضی وسایل کشاورزی یا بازمانده های کشاورزی در ذهن این مردم برای دفاع از مرز و بوم خویش جای گرفت چنان چه از فرآورده های کشاورزی کم استفاده مانند کاه و کلش برای حيله های جنگی نهایت استفاده را می کردند و دشمن نیز قبل از ورود به منطقه توسط عوامل خود تحقیقی در خصوص وضعیت معیشتی مردم منطقه حداقل برای آذوقه ی سپاه و... انجام می داد در نتیجه وجود کاه و کلش در مسیر راه باعث شک دشمنان نمی گردید و دشمن غافل از همه جا ناگهان در چنبره دامی از پیش چیده شده گرفتار می گردید. مردم شمال در مسیر دشمن خندق یا باتلاقی پر از آب ایجاد می نمودند و روی آب را با کاه یا کلش و پوشال می پوشاندند و آنرا چنان استار می نمودند که دشمن هیچ گاه تصور این که ممکن است آبی در زیر توده های کاه باشد را نمی نمود و با اطمینان گام بر می داشت یا با اسب قصد عبور از آنرا می نمود که ناگاه خود را در درون آب یا باتلاق غوطه ور می دید که در نتیجه... یا اینکه در مسیر سربازان مهاجم با طلایه داران آنها کانال ها یا باتلاق هایی به طور ممتد و پراکنده و کم عرض حفر می نمودند و با پوشاندن آنها پشروی دشمن را به حداقل می رساندند و این امکان را برای دیگر یاران به وجود می آوردند تا در فرصت و شرایط مناسب به دشمن حمله نمایند.^۱ مولف مرزبان نامه^۲ در این باره می نویسد: گفته اند که مکیدت دشمنان و سگالش خصمان در پرده کارگر می آید که آب در زیر کاه حلت پوشاندن خصم را به غوطه ی هلاک زودتر رساند^۳ و صاحب تبریزی بیتی دارد به این مضمون چون دشمن شود ملائم، احتیاط از کف مده/ مگر راه در پرده باشد آب زیر کاه.

البته مولف ناشناس حدود العالم در رابطه با کارهای کشاورزی در گیلان می نویسد: کار کشت و بذر همه زنان می کنند و مردانشان را هیچ نیست مگر حرب به همه گیلان و

۱. پرتوی، مهدی، ریشه های تاریخی امثال و حکم، ص ۱۱.

۲. مرزبان بن رسته بن شروین از شاهزادگان تبرستان در اواخر سده ی چهارم هجری بود.

۳. دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، ص ۱۱.

دیلمان هر روز هر دهی حرب کنند به دهی دیگر و گاه مردم بسیار کشته شوند و مصیبت
باقی ماند.^۱

چون در رابطه با نقش محیط و جغرافیای منطقه‌ی گیلان و مازندران و استفاده‌ی بهینه
این مردم از محیط موجود در شکست دشمنان یادی کردیم و اکثر جنگ‌ها نیز در چنان
فضایی انجام می‌شد، لازم دانسته‌ایم با استفاده از متن‌ها و سفرنامه‌ها، شرایط و موقعیت
جنگلی این مناطق را هم برای درک و تجسم بهتر، بیش‌تر یثناسانیم.

یکی از سفرنامه‌نویسانی که اکثراً محققان بیشتر به‌او استناد می‌نمایند، فریزر است که
دقیقاً شرایط و موقعیت طبیعی شمال را جزء به جزء بازگو کرده است. فریزر در مورد
مازندران می‌نویسد: من از نظر نظامی هرگز سرزمینی نیرومندتر از این مناطق ندیده‌ام و
نمی‌توانم تصور کنم که سطح زمین در هر جا که زراعت شده عبارت است از باتلاق‌های
طبیعی و مصنوعی پوشیده از درختان و خارهای جنگلی به‌خصوص خارین‌های فراوانی
که به مقدار بارور نکردنی و کاملاً نهم‌پذیر است و در حقیقت این خارین‌ها را اهالی،
پهلوان‌های مازندرانی می‌خوانند و البته شایسته‌ی چنین لقبی است.^۲

در جنگل‌های شمال اکنون هم در بعضی جاها مگس‌هایی یافت می‌شود که
به‌صورت فوج و گروه به‌انسان و حیوان حمله می‌کنند که پلد یا راهنما با راهنمایی درست
خود می‌تواند از برخورد با آنها جلوگیری کند، زیرا نیش‌های جانفرسای آنها آدمی را
از پا درمی‌آورد. اکنون در نظر بگیرید که دشمنانی که به‌این منطقه حمله می‌کردند باید از
یک طرف با خارها که همانند سوزن و تیر بودند برخورد می‌کردند و از طرف دیگر با
حشرات موزی و در نهایت اگر از موارد یادشده جان سالم به‌در می‌بردند آماج تیرهای
زهرآگین مردم شمال ایران می‌شدند. فریزر حمله مگس‌ها را تشبیه می‌کند و به‌بلاهای
دهگانه مصر که در زمان حضرت موسی اتفاق افتاده بود، وی می‌نویسد: آنها با نهایت
خشم می‌آمدند و روی هر عضو از اعضای بدن انسان یا اسب می‌نشستند و به‌هر جا که
نیش می‌زدند خون مانند نیش‌سیرون می‌زد.^۳

این نوشته‌ی فریزر ما را به‌یاد نوشته‌ی ملا شیخ علی گیلانی می‌اندازد. وی در کتاب

۱. حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۲۷۲.

۲. فریزر، جیمز بیلی، سفرنامه فریزر معروف به‌سفرنامه‌ی زمستانی، ص ۵۵۲.

۳. سفرنامه فریزر، ص ۵۵۶.

خود در ذکر حمله‌ی یعقوب لیث به تبرستان (مازندران) می‌نویسد: اهالی مازندران و طبرستان که تا آن وقت شتر ندیده بودند مشاهده کردند که مگلی که گیلانیان، گاو مگس (خرمگس) و اهالی مازندران سپل می‌گویند بر شتران چسبیده و اشتران خود را بر درختان جنگل می‌زدند هلاک می‌گشتند.^۱ و استاد ستوده درباره سپل به فتح سین و پ می‌نویسد: مگسی است خونخوار که از مگس‌های معمولی کشیده‌تر است و سری بزرگ و چشمان درشت دارد و به بدن آدمیان و حیوانات می‌نشیند و خون می‌مکد.^۲

از نکات مهم و قابل ذکر دیگری که نمی‌توان به‌سادگی از آن گذشت، گم شدن در درون جنگل بی‌اتهامت و اگر کسی واقعاً به شرایط جنگل و راه‌های ناشناخته‌ی آن آشنایی نداشته باشد به‌آسانی گم می‌شود که اصطلاحاً می‌گویند: جنگل فلانی را گرفت. یعنی در برابر عظمت جنگل روحیه‌ی خود را باخت که در چنین مواردی بهترین راه بری فردی که گم می‌شود این است که فرد گمشده مسیر رودخانه را دنبال نماید تا به یک آبادی برسد. فریزر همچنین در مورد راه‌ها و گذرگاه‌ها و گردنه‌ها و... نکات جالبی را عنوان می‌کند. سراسر این کوه‌های پر درخت جنگلی با راه‌ها و گذرگاه‌ها و گردنه‌هایی چنان پیچیده که کسی جز به‌هدایت راهنمایی آزموده نمی‌تواند راه خود را از جایی به‌جای دیگر بیاید، اما این مسیرهای طولانی پیچاپیچ، که از میان کوه‌ها و دشت‌های پست می‌گذرد بسیار گیج‌کننده و سخت‌گذرند. زیرا شکل جنگل به‌طور کلی شکل گورفته از بافت پیچ و خم‌های نهرها و رودها شده است، که تودرتو، انبوه و پیچ‌درپیچ و همراه‌کننده است و مسافر را گرفتار باتلاق‌ها و مرداب‌ها و ریگ‌های روان می‌سازد که با هر سیلابی که می‌آید تغییر جهت و مسیر می‌دهند.

اکنون که موقعیت جنگل‌های شمال نوشته شد. پس می‌توان پذیرفت که لشگریان خصم در این منطقه چه رنج‌هایی را تحمل می‌کردند.

یکی از جنگ‌هایی که بعد از اسلام می‌توان از آن یاد نمود جنگ بین وندادهرمز (جد مازیان)^۳ و شروین باوندی (مقیم شهریار کوه در فریم) و شهریار بن پادوسپان با عامل

۱. گیلانی، ملاشیخعلی، تاریخ مازندران، ص ۶

۲. همو، تعلیقات و تصحیحات، ص ۱۱۴.

۳. مازیار، آخرین بازمانده از سلسله‌ی قارنیان یا سوخراییان است که در کوهستان‌های تبرستان به‌مدت

خلیفه یعنی فراشه است. در آن جنگ، جنگل مازندران تله‌ی مرگی بود برای تمام سپاهیان خلیفه، که تیوغ نظامی مردم این سامان را به اثبات می‌رساند. بنا به نوشته‌ی ابن اسفندیار چون سالم فرغانی که او را شیطان فرغانی می‌خواندند به دست و نداد هر مز کشته شد، مهدی خلیفه عباسی ده هزار تن سرباز را به سرداری فراشه به سوی تبرستان روانه نمود (۸۶۴هـ)، خلیفه همچنین به خالد برمکی که در ری سکنا داشت نامه‌ای تروشت و از او خواست، هر چه فراشه احتیاج دارد بدون فوت وقت در اختیار او قرار دهد. و نداد هر مز پیش خود حساب نمود که اگر بخواهد روی درروی فراشه بایستد و مقاومت نماید به آسانی شکست خواهد خورد. پس او ابتدا لشگر خویش را در کولا مستقر نمود و در نزدیکی آن در دو جهت راه، دو دریند ساخت یکی در زیر و دیگری در بالا، سپس نقشه‌ی جنگی خود را این چنین با سرداران و سربازان خویش مطرح کرد: که ابتدا خود را به سربازان خلیفه می‌نمایاند و پس از آشکار شدن متواری می‌گردد و سعی می‌کند با گریز خود سربازان خلیفه را به جنگل و به مکان مشخصی بکشاند... بعد و نداد هر مز وظیفه‌ی عده‌ای را چنین مشخص نمود: ابتدا جایگاه چهارصد شیپورزن و چهارصد طبل زن را در دو طرف دریند معلوم کرد. سپس مکان استقرار چهارصد زن و مرد را با سلاح‌هایی همچون تبر و داس و دهره^۱ را میان دو دریندی که، از وسط جنگل می‌گذشت، معلوم نمود، با توجه به این که آنها می‌دانستند تا شروع حمله باید با نظم خاصی بایستند و از هر حرکت اضافی اجتناب نمایند. نقشه او بدین طریق عملی شد. او

۲۷۴ سال سلطنت نمودند که شروع آن از سال پنجاهم پیش از هجرت بود. خسرو انوشیروان پس از کشتن برادرش کیوس که فرمانروای تبرستان بود، در این سال شهریاری کوه قارن را به قارن پسر سوخرا، اصفهبد تبرستان واگذار نمود و او را به امارت تبرستان قرار داد. به عقیده این اسفندیار، شهریار کوه در پریم واقع و در جنوب ساری سر راه دامغان به تبرستان بود و کوه قارن نام متداول سلسله جبال شرقی بود و شامل هزار جریب و سواد کوه و گوئیابخی از لاریجان را هم شامل می‌شده است با مرگ مازیار در سال ۵۲۲۴ ق. حکومت این سلسله به پایان رسید.

۱. دهره. نوعی حربه دسته‌دار که دسته‌اش آهنین و سرش مانند داس است. و یا شمشیر کوچک دو دمه که سر آن مانند سر سنن باریک و تیز است. فرهنگ فارسی معین، ص ۱۵۸۶.

استاد پورداود درباره دهره، می‌نویسد: که یک دو فرهنگ فارسی دهره را یک‌گونه شمشیر یاد کرده‌اند مثلاً در مجمل‌الفرس جلد دوم چنین آمده: دهره حربه باشد که مردم گیلان دارند که به ساتور ماند و دسته بر آن نشاندند (زین افزار، ص ۲۸).

با صد نفر از یارانش خود را به فرار فرستاد، آنگاه از مقابل او فرار نمود. فرار به امید آنکه او را زودتر دستگیر گرداند به تعقیب او پرداخت. بر طبق قرار، ونداد هرمز و یارانش همین‌که فرار به درون کمینگاه آنها وارد شد، ونداد هرمز طبل حمله را به صدا درآورد، ناگاه هشتصد نفر در سکوت جنگل شروع به نواختن طبل و شیپور نمودند و چهارهزار نفر یک‌دفعه به بریدن درخت‌های ازیبش آماده شده و انداختن آنها بر روی دشمنان و ایجاد مانع در برابر حرکت سربازان فرار فرستادند. صدای طبل و شیپور همراه با افتادن درخت‌ها بر روی تازیان، چنان وحشتی در دل آنها ایجاد نموده بود که به قول ابن‌اسفندیار: آنها گمان کردند که صاعقه‌ی قیامت است در آن جنگ فرار فرستادند دستگیر شد و به دستور ونداد هرمز سرش را از تن جدا کردند.^۱

از مواردی که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت نقش زنان است که در این جنگ نقش مهمی را ایفا نمودند زیرا در این نوع شیوه جنگی که به کمین‌نشینی موسوم بوده، جنگاور باید شجاع، دلیر و جدی و بر خود چنان مسلط می‌بود که اگر ناگاه او را سرقه یا عطسه‌ای می‌گرفت باید آنرا کنترل می‌کرد. در نتیجه افراد عادی را برای کمین‌نشینی انتخاب نمی‌کردند و فردی که انتخاب می‌شد باید مراحل تمرین و ممارست را طی می‌کرد. پس می‌توان گفت که زنان مازندرانی تمرینات مخصوص و سخت و توانفرسایی را انجام می‌دادند تا به آمادگی کامل برای رویه‌رو شدن با دشمن شوند. در تاریخ گیلان و مازندران چندین بار عملکرد شجاعانه‌ی این زنان در برابر دشمن آورده شده است که به نمونه‌ای اکتفا می‌نمایم زیرا در مقاله‌ای جداگانه درباره آنها، قبلاً در ماهنامه چیتا نوشته‌ایم.^۲ هنگامی که یعقوب لیث با حسن ابن‌زید می‌جنگید، حسن ابن‌زید از مقابل یعقوب گریخت. یعقوب از آمل به طلب او به سوی شرز روان شد تا به یکی از کوهستان‌های طبرستان رسید و در آنجا دچار باران شد که آن باران به مدت چهل‌روز بارید. تبری می‌نویسد: یعقوب بر کوهی رفته بود و چون می‌خواست فرود آید میسر نبود مگر آن‌که کسان وی را بر دوش بیارند که پیش‌تر مرکوب‌های وی از بین رفت. به هرروی یعقوب به راهی رسید که پس از بررسی منطقه دستور بازگشت سپاه را داد. اما زنان مازندرانی در همان‌جایی که یعقوب مجبور به بازگشت گردید، به قول تبری به مردان خود گفتند:

۱. ابن‌اسفندیار، بهادالدین، تاریخ تبرستان، ص ۱۸۶.

۲. دانی علمی، جهلگیر. نقش زن در تاریخ گیلان و مازندران، صفحات ۴۶۹-۴۸۶.

بگذاریدش به این راه درآید اگر درآمد زحمت او را بس می‌کنیم، یا ما او را بگیریم و برای شما اسیرش کنیم.^۱ این کلام روح سلحشوری زنان مازندرانی را نشان می‌دهد. آنها چنان به خود اطمینان داشتند که حتا دستگیری یعقوب را نوید می‌دادند که البته به‌عقوب در جریان حمله و لشکرکشی‌اش به تبرستان متحمل زیان‌های فراوانی شد که تیری شمارش تلفات را چهل هزار نفر و ملاشیخ علی گیلانی هم همین تعداد را ذکر نموده است وی می‌نویسد: برف در آن سال زمستان بیش از اندازه بارید که بیشتر آن‌ها بر اثر سرما درگذشتند.^۲

چنان‌که قبلاً ذکر شد شیوه‌های عقب‌نشینی یکی از شیوه‌هایی بوده، که بیشترین نوع استفاده در جنگل‌های منطقه‌ی گیلان و مازندران را داشت. بلاذری در فتوح البلدان در زمان حمله حجاج بن یوسف به گیلان این مورد را ذکر نموده است: آن زمانی که حجاج بن یوسف با سپاهیان بسیار به سوی گیلان لشکر کشید و مردم گیل و دیلمان به شیوه‌ای خاص عقب‌نشینی نمودند و آن‌ها را به کلیشم کشاندند و در آنجا تازیان را شکست دادند و در نتیجه تازیان مجبور شدند به سوی قزوین عقب‌نشینی نمایند.^۳

یکی از جنگ‌های نیمه‌ی دوم سده‌ی سوم حمله‌ی روس‌ها به گیلان بود، که نبوغ جنگاوری این مردم را نشان می‌دهد، زیرا درک موقعیت و طرح و نقشه‌ی حساب‌شده‌ی آن‌ها روس‌ها را به شکست راداشت. در سال ۲۹۸ ه.ق. روس‌ها شهر ساری را به آتش کشیدند و جماعت بی‌شماری را به اسارت گرفتند و آن‌گاه به شتاب فراوان سوار کشتی‌های خود شدند و به نزدیکی رود چشم رود دیلمان روانه گردیدند. مردم گیلان چون چنین دیدند حمله‌ای را در هنگام تاریکی شب طرح و برنامه‌ریزی نمودند. زیرا آن‌ها متوجه شدند که در نزدیکی‌های شب عده‌ای از روس‌ها با کشتی‌های خویش به وسط دریا می‌رفتند و عده‌ای دیگر در ساحل لنگری می‌انداختند. نقشه بدین طریق انجام شد که آن‌ها شبانه ناگهان به سوی کشتی‌ها حمله بردند و در ابتدای کار، آتش در کشتی‌ها انداختند و کشتی‌ها را به آتش کشیدند. گروهی که در وسط دریا بودند وقتی کشتی‌های شعله‌ور خود را دیدند به خیال آن‌که آن‌هایی که در ساحل مانده‌اند قلع و قمع

۱. تبری، محمدبن جریر، تاریخ تبری، ص ۶۴۲

۲. گیلانی، ملاشیخ علی، تاریخ مازندران، ص ۶۶

۳. سرتیپ‌پور، جهانگیر، نام‌ها و نامداران گیلان، ص ۴۸

شده‌اند فرار کردند. عده‌ای هم که در ساحل مانده بودند وقتی چنین دیدند مستاصل و درمانده شدند، زیرا از یک طرف وسیله‌ی برگشت خود را در حال نابودی، و از طرف دیگر باران خود را می‌دیدند که به شتاب در حال فرار کردن بودند. در نتیجه تدبیر ادامه‌ی جنگ و درست‌اندیشی و چاره‌جویی به‌موقع از آن‌ها سلب شده بود و به‌درماندگی راه گریز از آن مهلکه را می‌جستند. بدین‌گونه بود که آن‌ها به‌آسانی شکست خوردند و پیش‌تر آن‌ها کشته شدند. اما عاقبت کشتی‌های دیگر که فرار را بر فرار ترجیح داده بود قد به‌سرنوشتی نیز همچون دیگر یاران خویش دچار شدند زیرا مردم رشیدگیلان به‌تعمیب بقیه پرداختند و آن‌ها را به‌هلاکت رساندند.^۱ ملگروغف جنگ با روس‌ها را به‌زمان گیلان‌شاه ذکر نموده که این با تاریخ مطابقت ندارد بی‌گمان او شروانشاه را با گیلان‌شاه اشتباه گرفته است چون ابن‌اسفندیار می‌نویسد: شروانشاه پادشاه جوان از این حال خبر یافته بود به‌دریا کمین فرمود و تا آخر ایشان یکی را زنده نگذاشت و تردد ایشان از یک طرف منقطع...^۲ ملگروغف، "چشم رود" را با "شمرود" یا "شیمروود" که رودیست در شرق نائیل قابل تطبیق دانسته،^۳ اما اسمعیل مهجوری، چشم رود را همان چشمه رود گیلان دانسته است.^۴

از جنگ‌های دیگر مردم مازندران می‌توان از نبرد آن‌ها با امیرمسعود سرینار^۵ نام برد. امیرمسعود وقتی مازندران را تصرف کرد ملوک مازندران و رستم‌دار با هم اتحاد نمودند تا امیرمسعود را شکست دهند. اولیایه آملی در آن‌باره می‌نویسد: مردم از در تمیسه تا حد گیلان با هم یک‌دل شدند تا در برابر خراسانی‌ها مقاومت نمایند هنوز چندی نگذشته بود که به‌او خبر دادند که اهالی به‌لشگر او دستبرد می‌زنند که در همان نخستین گام هبیت این مردم بر دلش نشست. اولیایه همچنین درباره این مردم نوشته است:

۱. تاریخ تبرستان، ص ۶۶

۲. مولگروغف، سفرنامه مولگروغف به‌سواحل جنوبی دریای خزر، ص ۴۷.

۳. مهجوری، اسمعیل، تاریخ مازندران، ص ۱۱۰.

۴. مسعود سرینار - برادر امین‌الدوله عبدالرزاق، بعد از کشتن برادر (۷۲۸ ه.ق.) به‌سرمداری سرمداران انتخاب گردید و سبزوآر را تسخیر کرد و با هم‌مستی شیخ‌حسن جوری نیشابور را نیز به‌متصرفات خویش افزود و به‌گرمگان دست‌اندازی نمود. او پس از آن به‌مازندران لشکرکشی نمود و امل را متصرف شد. او عاقبت توسط مردم مازندران شکست خورد و در سال ۷۴۵ ه.ق کشته شد.

طبرستان عربین شیوان با چنگال و مکمن هزیران با گرز و کویال است اگرچه در کتام سبع
به آسانی درآیند الا مخرج بدشخواری انجام ولیک چه اول به حیلہ دشمن را چون پلنگ
مجال دهند به تربت دوم چون شیر زیان به کمینی بگشایند از نماز شام تا وقت سحر،
مردان کار آوازاها برآوردند که ای مردم خراسان به پای خود به دام آمدید به آمدن مجال
دادیم اگر مرید بیرون روید. شما را چه احتیاج به قلعه و حصار کردن است. امیر مسعود
غافل از دام مردم مازندران به سوی مازندران پیش رفت.

جلال الدوله اسکندر^۱ دستور داد عده‌ای از سربازانش در طول مسیر امیر مسعود
حملات تعرضی را علیه او آغاز نمودند و تا توانستند بر سربازان امیر مسعود شیخون
زدند تا سربازان او در بادی امر روحیه خود را از دست دادند، زیرا شیخون‌های مکرر
باعث شده بود تا سربازان امیر مسعود همواره در حال آماده‌باش بوده و هر آن منتظر
حمله‌ی مردم مازندران بودند که آن حالت انتظار و پر از خوف و وحشت، عاملی شده بود
تا خستگی بر سپاهیان امیر مسعود مستولی گردد. یکی از نقشه‌های خوب جلال الدوله
این بود که دستور داد که تمام راه‌های ارتباطی پشت سر امیر مسعود را تخریب کرده و از
بین بردند که یعقوب آزند چنین موردی را به همراه موارد دیگر مورد بررسی قرار داده
است.^۲ در این نوع جنگ‌ها یکی از شگردها که می‌توان آن را روانشناسی جنگ نامید، این
بود که به طریقی و با رندی خاص به گوش سرداران و سربازان دشمن می‌رسانند که چه
اتفاقی افتاده و در پی آن شایعاتی دیگر بر اساس اطلاعات موجود، بر آن می‌افزودند که
در نتیجه سربازان خصم به شدت روحیه‌ی خود را از دست می‌دادند، با توجه به این که
عامل ارتباطی و اطلاعات موجود بیرون از حوضه جنگ برای سربازان محصور در آن
زندان تنیده شده از جنگل، شریان حیاتی محسوب می‌شود و امیر مسعود و سردارانش
بر اساس اخبار درست می‌توانستند برنامه‌ی جنگی خود را برنامه‌ریزی کنند که در آن
زمان اخباری به گوش آن‌ها می‌رسید که ساخته و پرداخته‌ی مردم و سرداران مازندران
بود و تمام راه‌های ارتباطی و اخباری به سوی امیر مسعود بسته شده بود. نقشه‌ی
جلال الدوله چنان با مهارت انجام شد که امیر مسعود و سپاهانش به شدت مستاصل

۱. جلال الدوله اسکندر - پسر کلک تاج الدوله زیار که از سال ۷۲۴ ق. تا ۷۶۱ ق. حاکم رستمندرو

رویان بوده است.

۲. آزند، یعقوب، قیام شیعی سربداران. ص ۱۵۴ ق. ۱۵۷.

شده بودند زیرا آذوقه‌ی آنها رو به اتمام می‌رفت و شیخونگای پی در پی هم باعث شده بود سپاهیان دیگر امیدی نداشته باشند. زیرا در روستای یاسعین کلایه، یک طرف مردم مازندران و از طرف دیگر مردم رستمدر آنها را در منگنه و تحت فشار قرار داده بودند. در آن جنگ چنان کشتاری از سربازان مسعود شده، که اولیاءالله آملی درباره آن نوشته است: چنین کشتاری کم شنیده بود. مسعود عاقبت اسیر و در سال ۵۷۲۳ ق. کشته گردید. از دیگر جنگ‌هایی که در آن ترفندهای جنگاوری به زیبایی به اجرا درآمد جنگ کیا افراسیاب چلاوی با سید قوام‌الدین مرعشی بنیانگذار سلسله مرعشیان مازندران است که واقعه‌ی آن در سال ۵۷۶۰ ق. روی داد که آن جنگ به نام (جلاک پرچین‌مار) مشهور شد. بعد از آن است که سید قوام‌الدین مرعشی حکومت خود را شروع کرد.

جنگ جلاک مار پرچین (جنگ پرچین مادر جلال)

در جنگ قدرت فی مابین کیا افراسیاب چلاوی (چلاوی)^۱ و سید قوام‌الدین مرعشی^۲، کیا افراسیاب برای سرکوب متحد پیشین خود همراه با فرزندان و لشکریان بسیار به سوی سید قوام‌الدین روانه شد. سید قوام و فرزندان در این اندیشه بودند که با سیصد نفر درویشان و مردان با آن لشکر خورنیز و آن تهاجم چه کنند؟ زمان به سرعت می‌گذشت. آنها به سرعت پس از بازدید اطراف و اکناف، مزرعه‌ای پنبه‌ای را که متعلق به زنی بود انتخاب نمودند، زیرا که از شاخه‌های درختان برای آن مزرعه حصار ساخته شده بود که به آن چپر یا پرچین^۳ می‌گفتند. آنها در پشت آن حصار پوشیده شده از شاخه‌ها، دور از دید دشمن خورش مخفی و پنهان شدند. آنگاه تا توانستند آب را در

-
۱. افراسیاب چلاوی - آخرین فرد سلسله‌ی آل بلزند به نام فخرالدوله حسن به وسیله‌ی او کشته شد و بنیان‌گذار سلسله‌ی چلاوی در سال ۷۵۰ هجری قمری بود. آخرین بازمانده‌ی این سلسله، اسکندر شیخی کوچکترین فرزند افراسیاب چلاوی بود که در زمان تیمور لنگ به قتل رسید.
 ۲. قوام‌الدین مرعشی - بنیان‌گذار سلسله‌ی مرعشیان بود که می‌توان گفت شروع حکومت او پس از کشته شدن افراسیاب چلاوی بوده است.
 ۳. پرچین - دیواری از چوب و شاخه‌های درختان ساخته می‌شد که حیاط منزل را از محیط بیرون جدا می‌کرد.

حوالی آن پرچین روانه نمودند، اثر آب با خاک نرم زمین را چنان لغزنده و پرازگل ولای
نموده بود که رفت و آمد به سختی و مشکل انجام می‌گرفت، چه برسد به کسانی که
می‌خواستند در آنجا جنگ کنند. افراسیاب چلابی با غرور فراوان به علت کثرت لشکر
غرق در اسلحه به موضع انتخاب‌شده‌ی درویشان رسید. درویشان در آن هنگام طبق
دستور مطلقاً از جای خویش حرکت ننمودند و همچنان سکوت و خویشتن‌داری را پیشه
کردند. زمانی که افراسیاب و سپاهیان در مکان مطلوب قرار گرفتند آن‌گاه درویشان با
نقشه‌ی ازپیش طرح‌شده برای در دست گرفتن ابتکار جنگ اولین کسی را که مورد آماج
تیر قرار دادند کیا افراسیاب بود زیرا در جنگ‌ها هرگاه فرمانده اصلی یا شاهی کشته
می‌شد سربازان روحیه‌ی خود را از دست می‌دادند و انضباط و نظم که یکی از
مؤلفه‌های جنگ است جایش را به هرج و مرج و بی‌انضباطی می‌داد و عنان کار گسیخته
می‌شد و چه بسا جنگی که روند پیروزی را طی می‌نمود، به ناگاه برعکس می‌گردید و
جنگ مغلوبه می‌شد. تیراندازی درویشان به‌طور همزمان آرایش و نظم سربازان
افراسیاب را در هم ریخت. لغزندگی و پای درگل ماندن سپاهیان و اسب‌ها همراه با نعره
مرتب درویشان چنان اسب‌ها را به وحشت انداخته بود که همگی رم نمودند و عنان کار
از دست سرداران و سپاهیان خارج شده بود و مهارت و چابکی در آن آشفته‌بازار دیگر
کاربردی نداشت. کشته شدن پسران کیا افراسیاب هم مزید بر علت شد و سپاهیان به کلی
ناامید شده بودند. دیگر در بین افراد کیا افراسیاب کسی نبود که آن لجام‌گسیختگی را
به نظم کشاند یا توجه به این که نظم و انضباط همراه با آرایش جنگی درویشان چنان بود که
سپاهیان کیا افراسیاب آن‌ها را به چندین برابر نفرات تخمین می‌زدند. یکی از کارهایی که
در آن زمان در چنان مواردی علیه دشمن انجام می‌گرفت آن بود، هنگامی که دشمن
انسجام خویش را از دست می‌داد لشکریان یا سربازانی که در چنین مواقعی تربیت
می‌شدند باید به‌زبان دشمن فریاد می‌کشیدند: فرار کنید، عقب‌نشینی کنید و از این قبیل
واژه‌ها تا دشمن را فریاد می‌کشیدند: فرار کنید، عقب‌نشینی کنید و از این قبیل واژه‌ها تا
دشمن را ترغیب به فرار نمایند که این عامل روانی نقش به‌سزایی در پیروزی داشت که
می‌توان گفت درویشان از چنین روشی برای سرکوب دشمن استفاده نمودند و سربازان
متواری و وحشت‌زده‌ی کیا افراسیاب را تا آمل تعقیب می‌نمودند و هرکه را می‌یافتند سر
از تنش جدا می‌کردند. سید ظهیرالدین مرعشی در آن باره می‌نویسد: زنی را که پرچین یا

حصار چوبی به دور مزرعه‌ی پنبه خود کشیده بود جلالک مار (مادر جلالک) می‌گفتند و آن جنگ در بین مردم مازندران تا مدت مدیدی به محاربه جلالک مار پرچین شهرت داشت.^۱

استفاده‌ی دیگر از گل ولای در جنگی دیگر

در شمال ایران به علت شرایط مخصوص محیطی و بارش باران زیاد باعث می‌شد که بر اساس آن مردمان این منطقه برای مقابله با دشمنی که دارای سپاهیان بسیار، و رویارویی با آنها مستلزم امکانات جنگی بود بر مبنای تجربیات خویش شیوه‌ای را برمی‌گزیدند که می‌توان گفت کشاندن دشمن نابلد و ناآگاه به محیط مناطق باتلاقی یا گل ولای بسیار، یکی از آن روش‌های خاص محسوب می‌شد که دشمن در آن‌جا چنان گرفتار می‌شد که تاب و توان و روحیه را از دست می‌داد. به‌ر روی کشتن امیر قتلغ‌شاه مغولی سردار الجایتو در زمان حکمرانی امیر دباح از خاندان اسحاقوند یکی از آن موارد است که در تاریخ حافظ ابرو درباره آن یاد شده است. الجایتو برای فتح سرزمین گیلان به سه سردار خود دستور ویژه‌ای صادر نمود تا از راه‌های مختلف به آن‌جا حمله‌ور شوند. امیر چوپان از طریق اردبیل... گسکر روانه گشت، امیر قتلغ‌شاه از راه حلوان متوجه فومن تولم ورشت شد و امیر طغان و امیر مؤمن از راه قزوین و رستم‌دار و کلاردشت به سوی محل مورد نظر حمله‌ور شدند. سپاهیان مغول تحت فرماندهی قتلغ‌شاه توسط پسرش امیر سباجی مردم بی‌شماری از گیلانیان را به قتل رسانیدند که در آن هنگام مردم منطقه بیه پس گیلان با هم اتحاد نمودند تا انتقام آن وحشی‌گری‌ها را بگیرند. به‌همان‌منظور در نزدیک تولم و رشت مواضعی را انتخاب نمودند. البته حافظ ابرو در رابطه با آن موضع نوشته است که سپاهیان امیر سباجی در گل ولای گیر نمودند و اسبان چنان در گل گیر کرده بودند که امکان هرگونه حرکتی از آن‌ها سلب شده بود. با توجه به نحوه‌ی دام‌گزاری مردم شمال ایران در رابطه با هدایت جریان آب یا سیلاب به سوی دشمن یا از گل ولای به‌نحو مطلوب برای حرکات ایذایی استفاده نمودن (جنگ قوام‌الدین مرعشی با کیا افراسیاب چلبی) می‌توان شیوه آن جنگ را چنین بررسی کرد که پس از انتخاب مکانی در جریان مسیر سپاهیان مغول، بهترین مکان را برای حمله انتخاب کردند و پس از ریختن گل بسیار، آن‌جا را به آب بستند، که حرکت سپاهیان مغول

۱. مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ تبرستان، رویان مازندران، صفحه‌ی ۱۷۸-۱۷۹.